



شهاب حسینی در گفت‌وگو با «ایران» از تجربه کارگردانی «مقیمان ناکجا» گفته است

روی تکه‌های پازل زندگی متمرکز شدم

«مقیمان ناکجا» دومین تجربه کارگردانی شهاب حسینی پس از «ساکن طبقه وسط» است. او در این فیلم سراغ اقتباس نمایشنامه «میهمانسرای دو دنیا» نوشته بریک اماتوئل اشمیت رفته است. این نمایشنامه داستان قرار گرفتن چند انسان بر اثر حادثه‌ای در جای میان دو دنیا را به تصویر می‌کشد. در این میهمانسرا و در مکثی کوتاه قبل از مواجهه با مرگ فرصتی برای شخصیت‌های قصه پیش می‌آید

تئاتر، نمایش «ملاقات» را از اماتوئل

اشمیت روی صحنه برده بودید. مؤلفه‌های تکرار شونده در این آثار اشمیت برای شما چه بود؟

نمایشنامه‌های اماتوئل اشمیت معمولاً عمیق روح و روان انسان‌ها را هدف قرار داده و آنها را به نمایش می‌گذارد. به اعتقاد من اغلب آثار او خدمت بی‌ظلیری به بشریت است و این ظرفیت عمیق را دارد که مخاطب را به فکر وادارد و در تصمیم و اراده‌اش تأثیرگذار باشد. همیشه در آثار آقای اشمیت به نوعی به اصالت معنا داده می‌شود.

گفت وگو

نگس عاشوری

روزنامه نگار

از میان مؤلفه‌های پر کشش نمایشنامه «میهمانسرای دو دنیا» کدام ویژگی مضمونی توجه شما را جلب کرد، قلاب داستان برای شهاب حسینی چه بود؟

«میهمانسرای دو دنیا» از حقیقتی صحبت می‌کند که همه ما انسان‌ها در اغلب اوقات فراموشش می‌کنیم. شاخصه گیرای نمایشنامه این است که مخاطب را در همان ظرفیت زمانی اثر، از زندگی روزمره و دغدغه‌های جاری جدا کرده و به معنای عمیق‌تری توجه می‌دهد. کارایی جالب این نمایشنامه تفهیم ارزش انسان در تمام مقاطع زندگی است؛ اینکه هر انسان تا زمانی که نفس می‌کشد حتی در حالت اغما، می‌تواند کاری کند کارستان و تقدیرش را قوی‌تر بزند. این نگاه آقای اشمیت من را جذب آثارش کرد. پیش از این نمایشنامه «ملاقات‌کننده» را از همین نویسنده در فرهنگسرای نیاوران روی صحنه برده بودم. دغدغه این نمایشنامه هم معنای خارج از زندگی روزمره است که عموماً نسبت به آن زندگی، تعریف هدف متعالی و مکفی چهار فراموشی می‌شویم. پرداخت به این معنای شاخصه جذاب این آثار برای من بوده است.

با توجه به اینکه پیش از این، کارگردانی تئاتر را هم تجربه کرده‌اید چطور شد که به اجرای صحنه‌ای این نمایشنامه تمایلی نداشتید و به قالب سینمایی رسیدید؟

دو دلیل اصلی دارد که مهم‌ترینش را اول می‌گویم. من به تئاتر خیلی علاقه‌مندم و دوستدار نمایشنامه هستم. چرا که در نمایشنامه‌ها شاهد روح انسان‌ها هستیم، افکارشان را می‌بینیم، تماشاگر تصمیمات‌شان هستیم و ناظر وسوسه‌هایشان و هر آن چیزی هستیم که می‌تواند درام‌های نمایشنامه را شکل بدهد. متن‌ها من بیشتر مشتاقم به آن‌ها که می‌تواند فراموشی‌ها را با صدای بلند به زبان بیاورد اما در سینما دوربین با اول نزدیک شدن به کاراکتر این امکان را دارد که به اجزایی رئال‌تر سوق یابد و ما را بیشتر با کنه شخصیت‌ها آشنا کند. اجرای نمایشنامه در ترکیبی از سینما و تئاتر یا به اصطلاح سینمایش، جزو علاقه‌مندی‌های همیشگی من است که البته تجربه تازه‌ای هم نیست. در جهان مرسوم این است که نمایشنامه‌های بزرگ کارهای ای شکلی بسیار ساخته شده است. نکته دیگر اینکه وقتی به دنبال ایده اقتصادی شرایط فیلمسازي سخت می‌شود و هزینه‌های هنگفت به دنبال دارد، انتخاب من برای ساخت فیلم‌های کم‌هزینه (low budget) که لزوماً از غنای معنوی بالایی برخوردار است، دستمایه قرار دادن چنین نمایشنامه‌هایی است که درام قدرتمند، محکم و آزمون پس‌داده‌ای دارند.

همان‌طور که خودتان اشاره کردید پیش از این و در اولین تجربه کارگردانی

هیچ مضمونی به اندازه زندگی (یا عشق) و مرگ نظر اهل ادبیات را نگرفته است. در ادبیات ایران هم زندگی و مرگ مضمون اصلی بوده است. با توجه به شناخت و علاقه‌مندی خودتان به ادبیات اگر بخواهیم ما به ازای مفاهیم این فیلم را در آثار شاعران جست‌وجو کنیم کدام شعر را توصیف این نگاه می‌دانید؟

احتمالاً این شعر بسیار معروف مولانای بزرگ که می‌فرماید: «از جمادی مُردم و نامی شدم/ وز نما مُردم به حیوان سرزدم/ مُردم از حیوانی و آدم شدم/ پس چه ترسم؟ کی ز مردن کم شدم؟...» می‌تواند تبیین مفاهیم فیلم باشد. ادبیات ما سرشار از این دست مفاهیم است و از آثار بزرگان این عرصه می‌توان دریافت کرد که غرق در روزمرگی نبوده و با روح حساس و نگاه دقیق و تیزبین‌شان میراث‌دار خوبی برای بزرگان پیش از خود بودند.

اما در عین حال ستایش زندگی، بخش گمشده و نادیده گرفته شده فرهنگ معاصر است. بجز محدود فیلمسازی همچون عباس کبیرستمی که پیش از هر فیلمسازی در جست‌وجوی معنای زندگی و تجلیات آن بود، در سینمای ایران کمتر به این مضمون توجه شده است. عمده دلیل کم‌قبالی به این موضوع در سینمای ایران را در چه می‌دانید؟

دلیل این پرهیز احتمالاً برآمده از روحیه جمعی است. شرایط آتقدر پیچیده و پرچالش شده که زندگی را به مسأله‌ای حل‌نشدنی تبدیل کرده، با آرزوهایی که رسیدن به آن محال شده است و مشکلات اقتصادی که هرروز افراد را در تنگنای بیشتری قرار می‌دهد. در چنین موقعیتی ستایش زندگی شاید رویاگونه به نظر برسد و چنانچه فیلمی در این مورد ساخته شود، بر باور مخاطب جامعه نشنید. با این همه باعث تأسف است که در آثار سینمایی ما کمتر به چنین مسائلی پرداخته می‌شود. زندگی به هر شکلی می‌تواند نعمت بزرگی تلقی شود. شاید اوج ایمان در هر انسانی -که به نظر من ایمان، منش است و مذهب، روش- این است که نقشی که پروردگار برایش در زندگی رقم زده با آغوش باز می‌پذیرد، چشم به نقش دیگران نمی‌دوزد، خودش را با کسی مقایسه نمی‌کند و تلاش می‌کند مسئولیت و نقشی که کارگردان بزرگ آفرینش را او سپرده را بپذیرد و به خوبی ایفا کند. شاید ما باید آثاری بسازیم که به نوعی به همین اصالت زندگی، زنده بودن و مؤثر بودن بپردازد و آن را برای مخاطبی که فراموش کرده یادآوری کند. شاید ما باید آثاری بسازیم که به نوعی به همین اصالت زندگی، زنده بودن و مؤثر بودن بپردازد و آن را برای مخاطبی که فراموش کرده یادآوری کند. شاید ما باید آثاری بسازیم که به نوعی به همین اصالت زندگی، زنده بودن و مؤثر بودن بپردازد و آن را برای مخاطبی که فراموش کرده یادآوری کند. شاید ما باید آثاری بسازیم که به نوعی به همین اصالت زندگی، زنده بودن و مؤثر بودن بپردازد و آن را برای مخاطبی که فراموش کرده یادآوری کند. شاید ما باید آثاری بسازیم که به نوعی به همین اصالت زندگی، زنده بودن و مؤثر بودن بپردازد و آن را برای مخاطبی که فراموش کرده یادآوری کند.

ستایش زندگی -با همه پیچیدگی‌ها و مضامین اسرارآمیزش- در این فیلم و نمایشنامه با نوعی سادگی گویا همراه است؛ شبیه همان تشبیه شهاب افلاک یا راجایور غیب‌آموز نمایشنامه به مزه مزه کردن آفتاب. با توجه به گرایش شما در انتخاب این نمایشنامه و ساخت آن آیا این نگاه می‌توان به معنای رضایت‌تمام و کمال شهاب حسینی از زندگی فرض کرد؟

بله. شاید بهترین خواسته‌ای که می‌شود از خدا تمنا کرد این است که آدمی را به نعمت آگاهی و تشخیص درست و فهم و درک نشانه‌های با عظمت زندگی مزین کند. قبلاً زندگی برای من به این شکل نبود؛ در آن دوره‌ای که آرزوهای دور و دراز داشتم و برای رسیدن به آن عجله داشتم، بی‌بردم در نهایت بازنده نهایی خود هستم. از وقتی متوجه شدم پازلی که هستم تماماً از همان قواعد زمینی تبعیت می‌کند. بله ممکن است به قول شما نتایج‌ناشنس به نظر برسد که احتمالاً از ققر یا کم‌تجربگی من در تبدیل یا ایرانیزه کردن متن می‌آید. اگر موفق نشدم عزیزخواهی می‌کنم و برای کارهای بعدی بیشتر تلاش می‌کنم.

در باره شکل‌دهی صحنه توضیح دهید که به نوعی سهل و ممتنع است. نشانه‌ها و عناصری در متن اصلی نمایشنامه برای متوسل شدن به رویکردی خاص وجود ندارد. با خواندن نمایشنامه می‌توان فضایی کلی و انتزاعی را در ذهن خلق کرد. چطور در اجرا به این میزانشن و صحنه رسیدید؟ در ابتدا صحنه را مطابق نمایشنامه طراحی کردیم ولی به آن خاصیت تصویری که می‌خواستیم نرسیدیم و در نهایت ایده‌آینه‌ها مطرح شد. در آن مقطع با زمان، امکانات و بودجه محدودی که داشتیم این ایده را پسندیدیم. درباره میزانشن‌ها هم تلاش این بود که دوربین نقش خاصی را ایفا نکند و خیلی ساده در بافتی منسجم فقط شاهد لحظاتی باشد که بین این افراد سپری می‌شود. من اساساً فضای فیلمسازی کلاسیک و طراحی مشخصی برای دوربین را بیشتر می‌پسندم.

با توجه به پشت‌سر گذاشتن تجربه عجیب دوران کرونا، ساخت چنین آثاری را بویژه در شرایط اجتماعی امروز پیش‌قدم ضرورت ساخت این آثار به پست‌سرگذاشتن تجربه خاصی وابسته نیست. این آثار یادآوری‌کننده، باید در خوشی و ناخوشی وجود داشته باشد، از ناخوشی‌ها حکم شتاب‌دهنده را ایفا کند و در خوشی‌ها حکم ترمز داشته باشد تا ما را به سلامت به مقصد برساند. به شخه ساخت چنین آثاری با‌خصوص با اقتباس از ادبیات لازم می‌دانم. یک نکته مهم دیگر اینکه برای پرداختن به معناهای عمیق حتماً نباید سراغ مضامین ماورایی رفت. خیلی از مفا‌های مفیق در دل همین داستان‌ها و آثار نویسندگان عزیز این سرزمین چه در گذشته و چه در معاصر مستتر است و کافی است آنها را از محاق فراموشی بیرون بیاوریم، صیقل دهیم و با پردازشی درست تبدیل به خوراکی خوشایند برای نسل جدید کنیم. می‌کنم بیشتر مشکلاتی که جامعه با آن درگیر است از عدم غنای اندیشه و فرهنگ می‌آید. متأسفانه هر روز به دلایل مختلف این غنای فرهنگی را بیشتر از دست داده‌ایم، یادمان رفته و حتی گاهی نسبت به برخی مفاهیم و معنایی موضع‌گیری‌هایی داشتیم که شاید بهتر باشد نسبت به همه آنها بازنگری اتفاق بیفتد.

از آنجایی که حادثه مهمی در نمایشنامه رخ نمی‌دهد و در آن بنا بر محوریت موضوع، دیالوگ‌ها اهمیت بیشتری دارد تلاش کرده‌اید به متن وفادار بمانید. از جمله بازخوردهای مثبت مخاطبان به فیلم هم همین دیالوگ‌های به‌یادماندنی نمایشنامه اماتوئل اشمیت است. ترکیب این

دیالوگ‌ها با موضوعی مثل جانبداری یا مخالف‌خوانی با یکی از تیم‌های پرطرفدار فوتبال پایتخت نامتجانس نیست؟

حقیقتاً دلم می‌خواست به کلیت نمایشنامه آقای اشمیت وفادار بمانم، لااقل هنوز این اعتماد به نفس را ندارم ولی به خود اجازه نمی‌دهم دخل و تصرفی در اثر کسی داشته باشم. مواردی هم که به متن اصلی در دیالوگ‌ها اضافه شده برای نزدیک شدن به فرهنگ روزمره خودمان و ملموس‌تر کردن کلیت ماجراست. مثلاً در همین صحنه‌ای که اشاره کردید، هدفم این بود که سطحی از اندیشه رئیس جهانگیری را به نمایش بگذارم که تمام مناسبات زمینی را با خودش به آنجا منتقل کرده و تصورش این است روابطی که براین مکان حکم است تماماً از همان قواعد زمینی تبعیت می‌کند. بله ممکن است به قول شما نتایج‌ناشناس به نظر برسد که احتمالاً از ققر یا کم‌تجربگی من در تبدیل یا ایرانیزه کردن متن می‌آید. اگر موفق نشدم عزیزخواهی می‌کنم و برای کارهای بعدی بیشتر تلاش می‌کنم.

ساخته شده، روی تکه‌های پازل و جزئیاتی که در نهایت می‌تواند یک کل کم‌تقص را رقم بزند، متمرکز شدم

در باره شکل‌دهی صحنه توضیح دهید که به نوعی سهل و ممتنع است. نشانه‌ها و عناصری در متن اصلی نمایشنامه برای متوسل شدن به رویکردی خاص وجود ندارد. با خواندن نمایشنامه می‌توان فضایی کلی و انتزاعی را در ذهن خلق کرد. چطور در اجرا به این میزانشن و صحنه رسیدید؟ در ابتدا صحنه را مطابق نمایشنامه طراحی کردیم ولی به آن خاصیت تصویری که می‌خواستیم نرسیدیم و در نهایت ایده‌آینه‌ها مطرح شد. در آن مقطع با زمان، امکانات و بودجه محدودی که داشتیم این ایده را پسندیدیم. درباره میزانشن‌ها هم تلاش این بود که دوربین نقش خاصی را ایفا نکند و خیلی ساده در بافتی منسجم فقط شاهد لحظاتی باشد که بین این افراد سپری می‌شود. من اساساً فضای فیلمسازی کلاسیک و طراحی مشخصی برای دوربین را بیشتر می‌پسندم.

با توجه به همین شرایط ویکه‌تاری و جولان کمدی در گیشه قرار است چه مدل فکری را به سینما تزریق کنید؟ من هم قائل به سینما برای سرگرمی هستم اما نه سرگرمی صرف. سینما برای بیان احساسات یا دغدغه‌هایی که به آن فکری می‌کنم یا در ادبیات با آن مواجه می‌شوم و فکری می‌کنم لازم است بازتاب گسترده‌ای داشته باشند.

انسان دوستانه باشد، ولی من معتقدم در عین تجربه هر حسی در سالن سینما، مخاطب نباید دست خالی و بدون محتوا و متربالی برای اندیشیدن در چه ژانری فیلم دیده باشد. اگر همه ژانرهای سینما مخاطبین خود را داشته باشند، این نگاه به پویایی اقتصاد سینما کمک می‌کند اما متأسفانه نگاه‌های یک‌سونگرا‌نه بخصوص در سطوح تعیین‌کننده و تصمیم‌گیرنده مجالی برای رشد و تنوع آثار نمی‌دهد و موفقیت در گیشه را موفقیت فیلم سینما گم می‌آوردند. انگار هدف، پولسازی از سینما شده است. آتهایی که این تفکر را دارند به نظرم مسیر را اشتباه آمده‌اند چون برای پولدار شدن کارهایی با امنیت و آینده روشن‌تر وجود دارد. هر فیلم تولید شده در سینمای ایران شبیه مولودی است که تقدیرش به حساب می‌آوردند. انگار هدف، پولسازی از سینما شده است. تلاش من این است حداقل این نگاه حس شود که فیلمسازی اگر برای عده‌ای بی‌زینس است برای بنده کوچک وسیله‌ای است برای بیان احساسات یا دغدغه‌هایی که به آن فکری می‌کنم یا در ادبیات با آن مواجه می‌شوم و فکری می‌کنم لازم است بازتاب گسترده‌ای داشته باشند.

با این نگاه، از سه ساخت بازیگری، کارگردانی و تهیه‌کنندگی کدام برایتان اولویت است و دوست دارید به عنوان خط اصلی انتخاب کنید؟

در نهایت کارگردانی را ترجیح می‌دهم. دلم می‌خواهد در حد و اندازه خودم تجربیاتی را که در طول نزدیک به ۳ دهه کار می‌کنم انتقال بدهم. در کار کردن با انواع سلیقه‌ها یاد گرفته‌ام حداقل کار را روان‌تر، با تکلیفی روشن‌تر و در زمان حداقلی به سرانجام برسانم. گرچه بودجه زیادی برای ساخت فیلم هزینه نمی‌کنم نه‌ از سر حساست بلکه عدم توان مالی- ولی سعی می‌کنم شرایط کار تماشاگر و خارج کردن ذهن تماشاگر از دغدغه‌های روزمره است. تصور این است که مردم خسته از چالش‌های زندگی هستند، حداقل فیلمی ببینند که بخندند و دلشان باز شود. این هم می‌تواند نبیتی خیرخواهانه و

← آخرین خاطرات ما متأسفانه آخرین خاطرات ماست

- اون پایین هم می‌دونستیم قراره بمیریم ولی رومون رو برمی‌گردوندیم تا راه‌آهن رو ببینیم، به خودمون می‌گفتیم که قطار بعدی مال ما نیست. اینجا ساعت‌های قطار مشخص.
- حالا دیگه هر لحظه رو مثل آب نبات مزه می‌کنم، بازش می‌کنم، طعمشو می‌چشم.
- برای شما و ما، شکم‌سیرها و شکم‌گرسنه‌ها، همیشه زندگی بالاتر از امکاناتونه.
- آگه لهره عدم و نیستی رو نداشتم، شاید به چیزها بیشتر دل می‌بستم، به آدم‌ها هم همین‌طور.
- هر وقت به کاری، به برنامه‌ای رو می‌خواستم شروع کنم به خودم می‌گفتم: فایده‌اش چی‌ه. چرا باید نیروم رو برای خاکستر هدر بدم.
- عجیبه فکر مردن باعث می‌شد قدر زندگی رو ندونیم؟ سایه حجاب آفتاب شده بود.
- خوشبختی تو کف دست آدم‌ه. کافیه بی‌حرکت بمونیم، همه چی رو فراموش کنین، دیروز و فردا روز ی‌باد برین.
- آیا ممکنه در یک لحظه آتقدر عمق نفته باشه که یک لحظه تا این حد وسعت داشته باشه؟
- به لحظه قادره بریدنی رو در درون خودش جا بدهد.

فیلمسازی بخصوص در ارتباط با

مخاطب چیست؟

بله، سینما معادلات و فرمول‌هایی دارد که می‌شود با کنار هم قرار دادن آنها فیلم‌های گیشه‌پسند ساخت، ولی فیلمساز اگر دغدغه‌ای جز معنای فیلم و جوهره اثر داشته باشد، از ماهیت اصلی خود دور می‌شود. البته این به آن معنا نیست که به مخاطب عام بی‌توجه هستم. اصلاً این‌طور نیست. فیلم‌ها برای دیده شدن ساخته می‌شوند و هر فیلمسازی دوست دارد فیلمش دیده شود. امید من این است در بازاری که امروز شاهدش هستیم این دست کارها هم مخاطب خاص خودش را پیدا کند و کم‌کم گسترش یافته و روزی برسد که سهم عده‌ای از گیشه سینما را به خود اختصاص بدهد. من هیچ‌یک از ژانرهای سینمایی را رد نمی‌کنم به شرط اینکه همه آنها مجالی برای نفس کشیدن و جایی برای عرضه شدن داشته باشند و در حق هیچ اثری اجحاف نشود.

با توجه به همین شرایط ویکه‌تاری و جولان کمدی در گیشه قرار است چه

مدل فکری را به سینما تزریق کنید؟

من هم قائل به سینما برای سرگرمی هستم اما نه سرگرمی صرف. سینما برای بیان احساسات یا دغدغه‌هایی که به آن فکری می‌کنم یا در ادبیات با آن مواجه می‌شوم و فکری می‌کنم لازم است بازتاب گسترده‌ای داشته باشند.

با این نگاه، از سه ساخت بازیگری، کارگردانی و تهیه‌کنندگی کدام برایتان اولویت است و دوست دارید به عنوان خط اصلی انتخاب کنید؟

در نهایت کارگردانی را ترجیح می‌دهم. دلم می‌خواهد در حد و اندازه خودم تجربیاتی را که در طول نزدیک به ۳ دهه کار می‌کنم انتقال بدهم. در کار کردن با انواع سلیقه‌ها یاد گرفته‌ام حداقل کار را روان‌تر، با تکلیفی روشن‌تر و در زمان حداقلی به سرانجام برسانم. گرچه بودجه زیادی برای ساخت فیلم هزینه نمی‌کنم نه‌ از سر حساست بلکه عدم توان مالی- ولی سعی می‌کنم شرایط کار تماشاگر و خارج کردن ذهن تماشاگر از دغدغه‌های روزمره است. تصور این است که مردم خسته از چالش‌های زندگی هستند، حداقل فیلمی ببینند که بخندند و دلشان باز شود. این هم می‌تواند نبیتی خیرخواهانه و